

فشارهای روانی ناشی از آن

در کودک

نویسنده ریچارد گاردنر
ترجمه و تلخیص: شروین شمالی

می‌بندارند که پدر یا مادر غایب، آنها را به حال خود گذارده و ترک کرده است. نتیجه احتمال این طرز تفکر بی‌اعتمادی به آنها در آینده و احساس بی‌اعتمادی نسبت به کسانی است که با پدر یا مادر غایب هم جنس‌اند.

دخالت دادن کودکان در مشاجرات
حضور کودکان در صحنه مشاجرات والدین، احتمال آسیب‌های روانی را در آنها افزایش خواهد داد. در واقع یکی از مهمترین عوامل تعیین‌کننده در احتمال بروز اختلالات روانی در بچه‌های طلاق، مشاهده مشاجرات والدین و یا حتی دخالت دادن آنها در مشاجرات است. چنین احتمالی پیش از طلاق و حتی پس از

مادری که مسئولیت سرپرستی کودک را به عهده می‌گیرد، به دلیل اشتغال بیرون از خانه تا حدی از رسیدگی به فرزند خود غافل می‌شود. همین مسئله باعث محرومیت عاطفی بیشتر کودک می‌شود.

همچنین کودکان هم‌جنس با پدر یا مادر غایب احتمالاً در همانندسازی با مشکل مواجه می‌شوند. پدر و مادر دارای الگوها و نقش‌های متفاوت شخصیتی در زندگی کودکان هستند و آنها برای سازگاری مطلوب در جامعه باید از این تفاوتها آگاهی داشته و نحوه ارتباط با هر دو جنس را فراگیرند. کودکی که در کنار یکی از والدین به سر می‌برد از کسب تجارب لازم برای رشد مطلوب محروم است. بسیاری از کودکان

طلاق والدین بوجود آورنده فشارهای روانی است. این فشار طبیعی روانی، نقش بازدارنده مهمی را در رشد کودک ایفا می‌کند. در این مقاله به بحث در باره انواع تنش و واکنش‌های سازگاری سالم و بیمارگونه ناشی از طلاق والدین خواهیم پرداخت.

منشأ فشارهای روانی ناشی از طلاق والدین فقدان یکی از والدین

پس از طلاق، عدم حضور پدر یا مادر در خانه یکی از بدیهی‌ترین عوامل موجود فشار روانی در کودک است. احتمال تأثیرپذیری کودکان خردسال از فقدان والدین بیشتر از بزرگترهاست. غالباً پدر یا



جدایی قابل پیش‌بینی است. اغلب والدینی که پیش از طلاق برای مشاوره به نزد من می‌آیند، از این مسئله نگران هستند. من به آنها می‌گویم که نمی‌توان آینده را پیش‌بینی کرد اما این رفتار آنهاست که بر وضعیت روانی کودک تأثیر می‌گذارد. اگر آنها بتوانند کودک را در مشاجرات خود دخالت ندهند، احتمال بروز اختلالات روانی را در کودک به حداقل می‌رسانند. این مشاجرات احتمالاً زمانی شدت می‌گیرد که رسیدگی به پرونده طلاق طولانی می‌شود. طی این مدت، صبر و شکیبایی والدین، تحمل یکدیگر و مشارکت و همکاری آنها در این زمینه احتمال بروز اختلالات روانی در کودک را کاهش می‌دهد.

حضور کودکان در صحنه مشاجرات والدین، احتمال آسیب‌های روانی را در آنها افزایش خواهد داد. در واقع یکی از مهمترین عوامل تعیین‌کننده در احتمال بروز اختلالات روانی در بچه‌های طلاق، مشاهده مشاجرات والدین و یا حتی دخالت دادن آنها در مشاجرات است.

نحوه مطلع ساختن کودک از جدایی والدین

نحوه مطلع ساختن کودک از خبر طلاق والدین، یکی از عوامل تعیین‌کننده در بروز

آسیب‌های روانی است. به والدین توصیه می‌شود که به هنگام گفتن حقایق به کودک، در کنار هم حضور داشته باشند. در این صورت، کودک اطمینان می‌یابد که به هر دوی آنها می‌تواند اعتماد کند.

در این مرحله مهمترین عامل بوجود آورنده فشارهای روانی در کودک عدم صداقت والدین در بیان علت جدایی است. در صورت امکان باید کودکان را ۳ یا ۴ هفته پیش از جدایی در جریان واقعیت قرار داد. طی این دوران ۳ یا ۴ هفته‌ای، پدر یا مادری که خانه را ترک می‌کند باید نشانی محل اقامت جدید خود را به فرزندانشان داده و با او تماس تلفنی داشته باشند و به وی اطمینان دهند که ارتباط با آنها برایش به

آسانی امکان‌پذیر خواهد بود. این مسئله تا حدی از شدت اضطراب کودک می‌کاهد.

نگرش والدین به واکنش‌های عاطفی کودک

یکی از عوامل مهم تعیین‌کننده در بروز واکنش‌های بیمارگونه روانی نسبت به تنش ناشی از طلاق والدین، برخورداری از آزادی برای بیان احساسات است. در صورت مهیا بودن این زمینه، والدین خود باید الگوهای مناسبی برای این بیان عاطفی باشند. برخی والدین تصور می‌کنند، تا زمانی که زمینه مساعد و آرام فراهم نشده نباید در باره طلاق به بچه‌ها چیزی بگویند، در صورتی که این تصور اشتباه است. این به نفع بچه‌هاست که پدر و مادر احساس اندوه، رنجش و آزرده‌گی و یأس و سرخورده‌گی را آشکار کنند. با این اعمال، آنها الگوی مناسبی را در اختیار کودکان قرار می‌دهند تا احساسات خود را ابراز کنند. البته واکنش‌های هیستریک، تصنعی و خشم و حشیانه مؤثر نیست.

بلکه بیان احساسات باید به گونه‌ای معقول و در حد اعتدال باشد. همچنین والدین باید کودک را به بیان صریح غم و اندوهشان تشویق کنند. هر بار که کودک به این حادثه تلخ می‌اندیشد، تا حدی ظرفیت تحمل وی افزایش می‌یابد. و با بیان احساسات دردناک، نوعی پالایش روانی صورت می‌گیرد. برخی از والدین با بیان اظهاراتی چون «تو دیگر بزرگ شده‌ای و نباید گریه کنی و نگاه کن برادرت گریه نمی‌کند چون مرد شده» احساسات کودک را سرکوب می‌کنند. بنابراین والدین باید با بیان احساسات و در عین حال تشویق کودک به بیان کلامی افکار و احساسات، همچون الگویی مناسب عمل کنند.

سرکوب و منع احساسات کودک به صورت آگاهانه و یا ناآگاهانه نیز در بروز واکنش‌های ناسازگارانه مؤثر است. عدم موفقیت در بیان احساس خشم، به افسردگی و مشکلات ناشی از سرکوب خشم منجر می‌شود. این خشم سرکوب شده پدید آمدن

نشانه‌های رفتار وسواس فکری - عملی می‌شود.

توهومات ذهنی کودک (آشتی مجدد والدین)

ماهها و هفته‌ها پس از جدایی، کودک اندیشه آشتی مجدد والدین را در سر می‌پروراند. به استثنای مواردی که والدین با کودک بدرقتاری کرده و یا او را طرد می‌کنند، کودک اغلب به آشتی والدین امیدوار است. البته این ذهنیات پس از مدتی برطرف می‌شوند. در هر حال چنین افکاری گاه مدتها و حتی سالها در ذهن کودک برجای می‌ماند. این تصورات، به ویژه زمانی در ذهن وی قوت می‌گیرد که یکی از والدین هنوز امید به آشتی مجدد را داشته باشد.

واکنش‌های کودک نسبت به طلاق در مراحل مختلف رشد

در اینجا این پرسش برای خواننده مطرح می‌شود که آیا کودک در مقطع خاصی از رشد نسبت به جدایی والدین آسیب‌پذیر است؟ و به ویژه اینکه آیا برای ابتلای کودکان به آسیب‌های روانی در اثر طلاق سن خاصی وجود دارد؟ به اعتقاد من آسیب روانی ناشی از جدایی والدین در سنین پایین‌تر بیشتر است. چرا که کودک به واسطه محرومیت از مراقبت یکی از والدین فرصتهای همانندسازی و یا الگوپذیری مناسب را از دست می‌دهد.

به والدین توصیه می‌شود که به هنگام گفتن حقایق به کودک، در کنار هم حضور داشته باشند. در این صورت، کودک اطمینان می‌یابد که به هر دوی آنها می‌تواند اعتماد کند.

خردسالان از درک واقعیت‌های دنیای اطراف خود ناتوان‌اند. و سردرگمی آنها و افکار تحریف شده ایشان به بروز واکنش‌های ناسازگارانه منجر می‌گردد. خردسالان، به والدین خود وابسته‌ترند. این

وابستگی به حس درماندگی مربوط می‌شود که خود می‌تواند موجد آسیب‌های روانی باشد. از این رو آسیب روانی نوجوانان در اثر طلاق والدین به دلیل استقلال آنها احتمالاً کمتر از خردسالان است. البته در هر مقطع سنی ویژه، کودک واکنش‌های خاصی را از خود نشان می‌دهد.

دوران خردسالی

همانگونه که پیش از این ذکر شد، کودکان طلاق را به منزله نوعی طردشدگی می‌دانند. هرچند والدین می‌توانند به آنها خلاف این مسئله را اطمینان دهند، اما اغلب این عمل هم مؤثر واقع نمی‌شود. به اعتقاد اریکسون این احساس طردشدگی، باعث بی‌اعتمادی کودک در آینده خواهد شد.

هترینگتون در پی مطالعات خود مشاهده کرد دخترانی که پس از طلاق والدین نزد مادر به سر می‌برند در مقایسه با همسالان نسبت به مردان بی‌اعتمادترند. عدم صداقت والدین نیز این احساس بی‌اعتمادی را تشدید می‌کند. در این موارد به والدین توصیه می‌شود که به کودکان اطمینان دهند پدر یا مادری که آنها را ترک کرده هنوز هم دوستانشان دارند.

عموماً کودکان در سنین خردسالی در برابر جدایی والدین آسیب‌پذیرند. نیاز کودکان به دل‌بستگی، طی این مرحله از زندگی، به حدی است که آنها از جدایی والدین به شدت رنج می‌برند. چرا که آنها در مقایسه با کودکانی که به سن مدرسه رسیده‌اند، نیاز به حمایت و مراقبت بیشتری را دارند. جدایی از والدین کودکان را در معرض خطر ابتلا به آسیب‌های روانی قرار می‌دهند.

والرستین و کلی^۱ طی مطالعات خود بر واکنش خردسالان نسبت به طلاق والدین مشاهده کردند، کودکان خردسال عموماً انواع و اقسام تخیلات را در ذهن خود می‌پرورانند (مثلاً تصور آشتی مجدد والدین). به علاوه آنها در واکنش به جدایی والدین، مکانیسم انکار را به کار برده، دچار

سردرگمی و آشفتگی شده و یا به عادات دوران نوزادی خود برمی‌گردند.

سالهای دبستان

در نخستین سالهای ورود به دبستان، کودکان به راحتی احساس خود را از جدایی والدین بیان می‌کنند. کودک معمولاً این احساس خشم را متوجه پدر یا مادری می‌کند که سرپرستی وی را به عهده گرفته است، زیرا چنین تصور می‌کنند در صورت اعتراض به پدر یا مادر غایب خود وی را برای همیشه از دست خواهد داد. مشاهدات بالینی برخی از پژوهشگران نیز حاکی از آن بوده است که برخی کودکان ۶ تا ۸ ساله، احساس اندوه، ترس‌های بیمارگونه، احساس محرومیت، اشتیاق به دیدار والدین پدر یا مادر غایب و احساس خشم خود را متوجه پدر یا مادری می‌کنند که سرپرستی آنها را به عهده گرفته‌اند. تجربه نشان داده که کودکان دبستانی در سنین بالاتر به راحتی واکنشهای خصمانه خود را ابراز می‌کنند. و در مدرسه، خانه و یا محله، اعمال ضداجتماعی را مرتکب می‌شوند تا احساس خشم خود را نسبت به والدین (به‌خصوص پدر یا مادری که خانه را ترک کرده) بیان کنند. عموماً این قبیل واکنش‌ها در میان کودکان قابل مشاهده‌اند: خشم آشکار (مهمترین علامت بارز در کودکان دبستانی)، علائم بیماری‌های جسمی، همانندسازی با پدر یا مادر غایب، تلاش برای کنترل والدین (مثلاً کنترل رفت و آمد مادران)، اقدام به تحت فشار قراردادن والدین برای آشتی مجدد.

نوجوانی و بزرگسالی

احتمال بروز آسیب‌های روانی، در نوجوانان به دنبال طلاق والدین کمتر از کودکان است. چون در این سنین آنها کمتر به والدین وابسته‌اند. به هر حال نوجوانان هم دچار مشکلات خاص خود می‌باشند. معمولاً نوجوانان با ناپدری یا نامادری رقابت می‌کنند و حتی با آنها درگیر می‌شوند. بعدها آنها به دلیل تجارب ناخوشایند خود احتمالاً کمتر تن به ازدواج

می‌دهند و احتمالاً به دلیل الگوپذیری از رفتار والدین، ازدواج ناموفقی را دارند. احساس طردشدگی در آنها، به حس بی‌احتمادی نسبت به همسر آینده‌شان منجر می‌شود. آنها در تلاش برای جبران مصائب کودکی، با همسر خود رفتار خاصی را در پیش می‌گیرند، مثلاً برای جبران محرومیت‌های دوران کودکی و کمبود محبت، نسبت به همسر خود بیش از حد احساس مالکیت می‌کنند. و یا احساس نفرتی را که در کودکی نسبت به والدین خود داشته‌اند، متوجه همسرشان می‌نمایند.

مشاهدات بالینی برخی از پژوهشگران نیز حاکی از آن بوده است که برخی کودکان ۶ تا ۸ ساله، احساس اندوه، ترس‌های بیمارگونه، احساس محرومیت، اشتیاق به دیدار والدین پدر یا مادر غایب و احساس خشم خود را متوجه پدر یا مادری می‌کنند که سرپرستی آنها را به عهده گرفته‌اند.

بچه‌های طلاق در دوران بزرگسالی هرگونه رابطه عاطفی را گذرا و موقت می‌دانند و توقع دارند که ازدواجشان هم ناپایدار باشد. آنها گاه به انگیزه ترک خانه و یا به دلیل اختلاف ناپدری یا نامادری به ازدواج‌های شتاب‌زده اقدام می‌کنند. این ازدواج‌ها اغلب به طلاق منجر می‌شوند.

منابع مورد استفاده برای سازگاری

مهمترین منبع مورد استفاده برای سازگاری با وضعیت طلاق، خود والدین می‌باشند. نحوه برخورد آنها با کودکان به هنگام طلاق نقش تعیین‌کننده‌ای را ایفا می‌کند. ابراز محبت، علاقه، حمایت و هدایت کودکان و احساس مسئولیت در قبال آنها از سوی والدین، احتمال سازگاری آنها را افزایش می‌دهد. از سوی دیگر اگر والدین، فرزندان را در مشاجرات خود دخالت دهند، بعید نیست که آنها واکنش‌های بیمارگونه روانی را از خود نشان

داده و نتوانند به راحتی با شرایط جدید سازگار شوند. در صورت ازدواج مجدد والدین، نقش ناپدری یا نامادری و برقراری ارتباط صحیح آنها با کودک بسیار مؤثر است. این رابطه جدید، خود می‌تواند نقش درمانی را داشته باشد. بدین ترتیب کودک در کنار والدین به پدر یا مادر جدید خود هم عشق می‌ورزد. پدر بزرگ و مادر بزرگ هم اغلب در حمایت عاطفی نوه‌های خود نقش مهمی را ایفا می‌کنند و البته در این میان نقش معلمان هم مؤثر است. معلمی که ۵ یا ۶ ساعت از روز را با کودک می‌گذراند، به عنوان یک الگوی مشخص می‌تواند مشاور قابل اطمینانی برای کودک باشد.

در برخی مدارس، جلسات گروهی برای بچه‌های طلاق تشکیل می‌شود. در این گروه‌ها بچه‌ها تجارب مشترکشان را با یکدیگر در میان می‌گذارند. به کارگیری تکنیک‌های کتاب درمانی هم در سازگاری کودک با شرایط جدید مؤثر است. این کتابها حاوی دستورالعمل‌ها و اطلاعات مفید برای بچه‌ها و نیز والدین آنهاست و هدف، بهبود روابط آنها و کاستن از مشکلات کودکان به‌شمار می‌رود.

واکنش‌های رایج سازگاری با طلاق والدین

در ایسن مبحث، واژه واکنش‌های سازگاری به واکنش‌های «سازگارانه» کودکان در مواجهه با طلاق والدین اطلاق می‌گردد. بسیاری از عوامل تنش‌زا، طی طلاق والدین، چنین شرایطی را پدید می‌آورد. در این بخش به معرفی اجمالی این واکنش‌ها می‌پردازیم:

واکنش خشم

کودکان طلاق به دلیل رنج و درد ناشی از فقدان والدین خود، عموماً دچار خشم و عصبانیت می‌شوند. کودکانی که شاهد مشاجرات والدین‌اند یا به نحوی در آن دخالت داده می‌شوند، احتمالاً چنین واکنش‌هایی را از خود نشان می‌دهند. بعضی کودکان احساس خشم خود را سرکوب، می‌کنند. در واقع بسیاری از بچه‌های طلاق



مستوسل می‌شوند. و برخی از سبب دروغگویی خود احساس گناه می‌کنند. از جمله واکنش‌های رایج گناه در کودکان، (خود ملامت‌گری) می‌باشد. به عبارتی دیگر آنها خود را مسئول طلاق والدین می‌دانند. مثلاً چنین تصور می‌کنند که به دلیل شیطنت و نافرمانی‌ها، پدر آنها را ترک کرده است. اگرچه واژه گناه برای توصیف این پدیده بکار برده می‌شود اما معنای ضمنی جمله «من مقصر بودم» نیاز به کنترل است. کودکی که والدین وی از هم جدا شده‌اند به شدت احساس درماندگی می‌کند و هیچ تسلطی بر حوادث غیرقابل کنترل زندگی‌اش را ندارد. وی با آفرینش این تصور واهی در ذهن خود که رفتارش باعث طلاق والدین شده، به ظاهر به نوعی تسلط بر وقایع زندگی‌اش دست می‌یابد. والدین باید به کودک اطمینان دهند که او باعث جدایی پدر و مادر نبوده است و به او کمک کنند تا بین حوادث قابل کنترل و غیرقابل

ندارند. مشکلات رفتاری نیز به دلیل اختلال در رشد فراخود، ضمن طلاق والدین شدت می‌گیرد.

واکنش‌های گناه

منظور از واژه گناه در اینجا، احساس عزت نفس پایینی است که اشخاص به هنگام اندیشیدن به خاطره اعمال، افکار و احساساتی که افراد مهم در محیط زندگی‌شان آنها را نادرست می‌دانند، تجربه می‌کنند. چنین الگوهایی احتمالاً در دوران کودکی پدیدار می‌شوند. بچه‌های طلاق به دلیل احساس خشم نسبت به والدین احساس گناه می‌کنند. به ویژه زمانی که این باور در محیط خانواده در ذهن آنها القاء می‌شود. گاه کودکان دچار نوعی تعارض وفاداری می‌شوند. آنها بیم آن دارند که اگر از مادر طرفداری کنند، پدر عصبانی شود و اگر جانب پدر را بگیرند مادر را از خود برنجانند. در چنین مواردی آنها به دروغ

به شکل منع و سرکوب احساس خشم خود را مهار می‌کنند. در واقع بسیاری از بچه‌های طلاق با مشکلات منع و سرکوب احساس خشم خود روبرو می‌باشند. آنها بیم آن دارند که ابراز خشم نسبت به پدر یا مادر غایب باعث شود که وی آنها را برای همیشه ترک کند. و حتی از میان این احساس خشم نسبت به پدر یا مادری که سرپرستی آنها را به عهده گرفته، خودداری می‌ورزند. علائم رایج احساس خشم سرکوب شده در این کودکان عبارتند از: افسردگی، خودداری از ابراز وجود، شکایت از دردهای جسمانی، ملامت خود و احساس گناه از بابت بیان افکار خصمانه.

ابراز واکنش‌های خصمانه نسبت به اولیای مدرسه هم واکنشی شایع است. نیاز به بیان احساس خشم، به حدی شدید است که کودکان توانایی تشخیص صدمات ناشی از این رفتارها به خود را

کنترل تمایز قائل شده و به جای تصورات واهی، خود را با حقایق وفق دهد.

عزت نفس پایین

بسیاری از عوامل، باعث کاهش عزت نفس کودکان می شود که اغلب، احساس طردشدگی در اثر ترک والدین مسبب این امر است. کودک چنین می اندیشد که اگر او واقعاً ارزش آن را داشت که دوستش بدارند، پدر یا مادرش او را ترک نمی کردند. مشکلات اقتصادی خانواده پس از طلاق والدین نیز به واسطه ایجاد انواع محرومیت ها، گاه به کاهش (خود ارزشی کودک) منجر می شود. واکنش های گناه که پیش از این مطرح شدند نیز به کاهش عزت نفس منجر می شود. جدایی والدین قطعاً احساس ناامنی را در کودک ایجاد می کند که بیش از پیش باعث کاهش خودارزشی می گردد.

بسیاری از عوامل، باعث کاهش عزت نفس کودکان می شود که اغلب، احساس طردشدگی در اثر ترک والدین مسبب این امر است. کودک چنین می اندیشد که اگر او واقعاً ارزش آن را داشت که دوستش بدارند، پدر یا مادرش او را ترک نمی کردند.

گاه توقع بیش از حد اطرافیان و ترغیب کودک به مواجهه با موانعی که وی از رویارویی با آنها ناتوان است به کاهش اعتماد به نفس وی منجر می شود. گاه والدین از کودک به عنوان سپر بلا استفاده می کنند. ما در طرد شده تمامی احساس خشم و نفرت خود را متوجه فرزندش می سازد و بدین ترتیب احساس عزت نفس را در او کاهش می دهد. یا بعضی از والدین به کودک بیش از حد وابسته شده و در مورد تمام مسائل خود از آنها نظرخواهی می کنند. این رفتار احتمالاً از (خود ارزشی کودک) می کاهد چون وی قادر به برآورده ساختن این توقعات نمی باشد. بچه های طلاق

احتمالاً واکنش های سازگاری دیگری را از خود نشان می دهند که شاید از طریق به کارگیری شیوه های خاص درمانی برطرف گردد.

شیوه های درمانی

ذکر شیوه های درمانی مستلزم توجه به چند نکته مهم است معیارهای مورد استفاده برای تشخیص نیاز بچه های طلاق به درمان با شیوه های مورد استفاده برای کودکان عادی تفاوتی ندارد. این معیارها به چهار مقوله قابل تقسیم بندی اند:

نخست و مهم تر از همه عملکرد تحصیلی کودک در مدرسه است علائم ابتلای کودک به آسیب های روانی، در مدرسه آشکار می شود. بنابراین درمانگران باید درباره وضعیت تحصیلی کودک و نیز عملکرد اجتماعی وی در مدرسه کاملاً تحقیق کنند. باید از معلم پرسید که آیا وضعیت تحصیلی کودک متناسب با ظرفیت هوش اوست؟ باید پرسید که کودک با معلم چگونه ارتباط برقرار می کند. آیا برای معلم احترامی قائل می شود و یا رفتارهای غیرهنجاری را در سر کلاس درس از خود نشان می دهد. تحقیق درباره روابط کودک با هم کلاسی ها نیز حائز اهمیت است. دومین حوزه تحقیق درباره رفتار کودک، پرس و جو از همسایه هاست. همسالان، عموماً رفتارهای ناهنجار یکدیگر را تحمل نمی کنند. اگر کودک در بین دوستان پذیرفته می شود و خود نیز پذیرای آنهاست، اگر متناسب با سنش دوستانی را دارد که آنها هم سالمند، احتمالاً هیچ مشکلی نیست.

سومین حوزه مطالعات که کمترین اهمیت را دارد، عملکرد کودک در منزل است مطالعه رفتار کودک در محیط خانه ارزش چندانی ندارد، چون وی در محیط خانه کاملاً آزاد است دیگران با صبر و شکیبایی با او برخورد می کنند و احتمالاً رفتار ناهنجارش را نادیده می گیرند.

دعوی بچه ها با خواهر و برادر و حرف ناشنوی از پدر یا مادر، رفتاری طبیعی است. بنابراین نمی توان مرز میان رفتارهای

هنجار و ناهنجار کودک را در خانه تعیین کرد. آخرین حوزه تحقیقات، مراجعه به آمار و اطلاعات انجمن روانشناسان و استفاده از معیارهای سنجش رفتار است.

درمانگر، پیش از تصمیم به درمان کودک به هنگام استفاده از این معیارها، باید نکات خاصی را مدنظر قرار دهد. کودکان به هنگام جدایی از والدین اغلب اختلالات رفتاری موقتی از خود نشان می دهند. این کودکان گاه دچار افسردگی، عصبانیت، کم اشتها و افت تحصیلی شده، از دوستان کناره گیری کرده و یا دچار مشکل در خواب می شوند.

کودکان به هنگام جدایی از والدین اغلب اختلالات رفتاری موقتی از خود نشان می دهند. این کودکان گاه دچار افسردگی، عصبانیت، کم اشتها و افت تحصیلی شده، از دوستان کناره گیری کرده و یا دچار مشکل در خواب می شوند.

در صورت طولانی شدن این علائم و عدم رؤیت نشانه های بهبودی، درمانگر باید اقدام به درمان نماید. به مراحل ارائه توصیه های مفید به والدین نقش درمانی مؤثری را ایفا می کند به کارگیری شیوه های درمان فردی، برای کودکانی که در اثر طلاق والدین دچار آسیب های روانی می شوند، کارایی چندانی ندارد. بلکه در این میان همکاری نزدیک با والدین در کنار یکدیگر و یا هر یک به تنهایی ضروری است. درمانگر نباید هیچ عذری را از والدین کودک بپذیرد. زیرا برخی از آنها از حضور در کنار همسر خود در جلسات درمانی امتناع می ورزند. وی باید این مسئله را به آنها تفهیم کند که ادامه دشمنی آنها با یکدیگر درمان کودک را دشوار می سازد و همچنین آنان باید براهمیت (خانواده درمانی) واقف شوند.

پی نوشت ها:

1. Wallerstein and Kelly